



داگلاس آدامز  
جلد دوم  
رستوران آخر جهان

ترجمه‌ی آرش سرکوهی

- جهان‌نو -

www.cheshmeh.ir

cheshmeh@cheshmeh.ir

cheshmeh@cheshmeh.ir

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸

خلاصه‌ی ماجرا تا این جا:

یه نژاد از موجودات خیلی باهوش و چندبُعدی در گذشته‌های دور یه کامپیوتر ویژه و خیلی بزرگ ساختند به نام تفکر عمیق. این کامپیوتر قرار بود که یک‌بار برای همیشه جواب سؤال بزرگ رو درباره‌ی زندگی، جهان و همه چیز پیدا کنه و به اون‌ها بگه.

تفکر عمیق هفت و نیم میلیون سال فکر کرد، محاسبه کرد، همه چی رو سنجید و آخر سر اعلام کرد که جواب این سؤال یه کلمه است: چهل و دو. این رو هم گفت که اون‌ها باید برای فهمیدن این پاسخ سؤال اصلی رو فرموله کنند. به همین دلیل اون موجودات خیلی باهوش و چندبُعدی مجبور شدند که کامپیوتر دیگه‌ای، که از تفکر عمیق هم بزرگ‌تر بود، بسازند که بتونه سؤال اصلی رو به دقت تعریف کنه.

این کامپیوتر، که اسمش «زمین» بود، اون قدر بزرگ بود که خیلی‌ها، مخصوصاً موجودات عجیب و غریبی که رو سطح این کامپیوتر این‌ور و اون‌ور می‌رفتند و به میمون‌ها شباهت داشتند، به اشتباه فکر می‌کردند که یه سیاره است.

این موجودات عجیب و غریب اصلاً و ابداً خبر نداشتند که فقط بخشی از یه برنامه‌ی بزرگ کامپیوتری‌اند. بی‌خبری اون‌ها از این واقعیت کم چیزی نبود چون اگه آدم از این حقیقت ساده و روشن خبر نداشته باشه از هیچ کدوم از اتفاق‌هایی که روی کره‌ی زمین می‌افته سر در نمی‌آره.

القصه، متأسفانه کامپیوتری که اسمش زمین بود چند ثانیه پیش از این که برنامه‌ش به پایان برسه و سؤال اصلی رو فرموله و تعریف کنه به ناگهان به دست وگون<sup>۱</sup>‌ها نابود شد. وگون‌ها می‌گفتند که دستور دارند زمین رو، که سر راه یه بزرگراه کمربندی ماوراءمکانی بود، نابود کنند. با نابودی زمین همه‌ی امیدها واسه کشف معنای زندگی برای همیشه از دست رفتند یا به نظر می‌رسید که از دست رفته‌اند.

اما دو تن از موجودات عجیب و غریب زمین از فاجعه‌ی نابودی کره‌ی خودشون جون سالم به در بردند.

آرتور دنت<sup>۲</sup> در آخرین لحظه نجات یافت چون دوست قدیمیش فورد پریفکت<sup>۳</sup>، اهل گیلفورد<sup>۴</sup> نبود بلکه اهل یه سیاره‌ی کوچک بود نزدیکی‌های بتلگویس<sup>۵</sup> و جالب‌تر و مهم‌تر از سیاره‌ی محل تولدش، این واقعیت به درد بخور بود که فورد فوت و فن اتواستاپ زدن با سفینه‌های فضایی رو بلد بود.

تریشیا مک‌میلان<sup>۶</sup>، که بهش می‌گفتند تریلیان<sup>۷</sup>، شش ماه پیش از نابودی زمین به کمک زاپود بیبلبروکس<sup>۸</sup>، رئیس جمهور ککشان، زده بود به چاک.

این دو تنها بازمانده‌های بزرگ‌ترین آزمایش تاریخ ککشان برای پیدا کردن آخرین پرشش درباره‌ی زندگی، جهان و همه چیز و پاسخش بودند.

درحالی که سفینه‌ی اون‌ها با سرعت کم از سیاهیِ مطلقی فضا رد می‌شد، سفینه‌ی وگون‌ها، که کمتر از نیم میلیون کیلومتر از اون‌ها دورتر بود، آهسته به شون نزدیک شد.

1. Vogon  
4. Guildford  
7. Trillian

2. Arthur Dent  
5. Betelgeuse  
8. Zaphod Beeblebrox

3. Ford Prefect  
6. Tricia McMillan

این سفینه مثل همه‌ی سفینه‌های وگون‌ها بود؛ یعنی به جای این که با فکر و ظرافت طراحی شده باشه، به حجمی بی‌قواره و بدریخت می‌برد که بدون طرح و نقشه‌ی قبلی یخ زده. برآمدگی‌ها و فرورفتگی‌های بی‌نظم و زشت و اشکال تهوع‌آور و زردرنگی که با زاویه‌های تند و آزاردهنده از بدنه‌ی سفینه بیرون زده بودند و مثل تیغ تیزی به چشم بیننده فرو می‌رفتند، فرم خارجی هر سفینه‌ای رو به گند می‌کشیدند، اما به گند کشیدن شکل و فرم این سفینه ناممکن بود. بعضی‌ها، که تعدادشون زیاد نیست، ادعا می‌کنند که چیزهای زشت‌تری از یه سفینه‌ی وگونی هم تو آسمون دیده شده‌اند اما این آدم‌ها شاهد‌های معتبری نیستند.

آدم‌اگه واقعاً بخواد چیزی رو ببینه که از یه سفینه‌ی وگونی خیلی زشت‌تره، باید بره توی یه سفینه‌ی وگونی و نگاهی به یه وگون بندازه. البته اگه آدم به کمی عقل تو کله‌ش باشه به هیچ وجه این کار رو نمی‌کنه. یه وگون معمولی تو یه چشم به هم زدن چنان کارهای بد، آزاردهنده و زشتی با آدم می‌کنه که آدم آرزو می‌کنه که ای کاش هیچ وقت به دنیا نیومده بود، یا (اگه مغز آدم کار کنه) آرزو می‌کنه که این وگون هیچ وقت به دنیا نمی‌اومد.

حقیقت اینه که یه وگون برای عذاب دادن دیگرون حتا یه لحظه هم تردید نمی‌کنه. وگون‌ها موجوداتی کندذهن و لجوج‌اند و مغزشون از حلزون هم کوچک‌تره و اصولاً برای فکر کردن ساخته نشده‌اند. اگه آدم بدن وگون‌ها رو کالبدشکافی کنه می‌بینه که مغزشون در واقع یه کبِد پُر از چربی که شکلش رو عوض کرده و افتاده تو یه جای اشتباه. مثبت‌ترین چیزی که می‌شه درباره‌ی وگون‌ها گفت اینه که می‌دونن از چی کیف می‌کنند. البته وگون‌ها